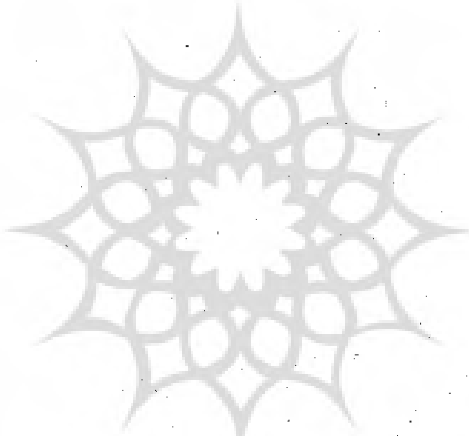




# شعر آوارگی و پایداری

شوکت علی محمدی



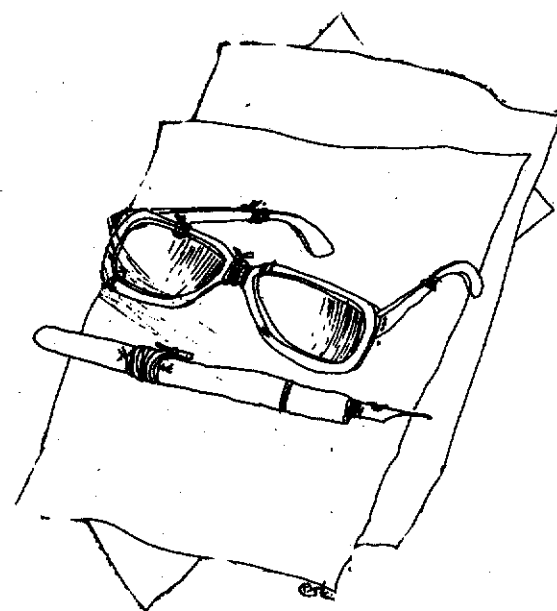
«دورتر از چشم اقیانوس» دفترى است فراهم آمده از شعرهای شاعر خوش ذوق افغانى، قنبر على تابش. گرچه این مجموعه در سال ۱۳۷۶ منتشر شد و با توجه به دیر هنگام بودن نقد آن، به دلیل فعالیت مستمر تابش در عرصه شعر، اما معرفی شاعران همسایه را ضرور می دانیم و از ایجاد ارتباط با آنان استقبال می کنیم. گرچه خوشتر داریم که نقد آثار آنان، بهنگام باشد و تا زمان درج آن پیگیری شود. توصیه هم می شود که چنان کار شاعران خلاق گزیده گو نیز همواره الگو قرار گیرد.

به هر حال، کیهان فرهنگی از آثار به موقع هنرمندان، نویسندگان، شاعران و به طور کلی اهالی فرهنگ و هنر و ادب فارسی زبانان در هر جای جهان استقبال می کند. و این دعوت نامه ای است به دست همگان.

است.

مجموعه شعر «دورتر از چشم اقیانوس» یکی از قوی ترین مجموعه هایی است که از سوی شاعران مقاومت، انتشار یافته و از اندیشه برین شرقی، سرشار است.

قنبر علی تابش، شاعری است جوان- حدود سی ساله- که خاستگاهش، دره زیبا، سرسبز و قشنگ «سنگ شانده» جاغوری- ولایت غزنی- است و خاستگاه دانش و بینش آن، حوزه علمیه است. تابش؛ شاعری پرتکاپو، پرمطالعه، باحجب و بی هیاهو است. او، شاعری است با بینش روشن دینی و گرایش مشخص سیاسی. او از محدود شاعرانی است که خود را از جو سیاست زدگی معمول شاعران حزبی، برکشیده است و «دفترش» رساله جرح و تعدیل این و آن نیست و به حزب، به دیدگاه «تعبد» نگاه نمی کند و با وجود بعضی استنکاف ها، در مورد حضرت امام (ره) شعر می گوید. او با وجود آن که سردبیر «فجر امید» است، اما دلمشغولی اصلی او، مطالعه و تلاش های ادبی



تابش بدون شک، شاعر روشن اندیش مذهبی است، اما در جو روشنفکر زدگی «امروز»، گرفتار نیامده است. او مبتدل سرایان را نمی ستاید و هویت مردمش را مساوی با «درنگ، درنگ» و دمبوره حلقات ابتدال باور نمی داند. تابش از بی ریشگانی نیست که خواب ابتدال بیند و رؤیای محشور شدن با «آبه میرزا» را در سر پیوراند. او دردهای بزرگ مردمش را به خوبی لمس می کند و از «دیوانگان» تقدیس نمی کند تا خوردگریزی به «جریان» مهلک تبدیل شود. او دردمندانه ترین و گدازنده ترین شعرهای مذهبی را می سراید و نمی هراسد که اشعارش را «مناسبی» نام نهند. او تکنیک را با اندیشه متعالی دینی به خوبی آمیخته است. او خود را وارث ناصر خسرو، سنایی، جامی، مولانا و... می داند و به سوی «عرفان» توجه نشان می دهد: اگر دوباره چنان سنایی، قدم نهادم به شعر و عرفان ز چرخش رقص واژه هایم، بشر به هفت آسمان کند گل

او عاشقانه سرایی عاری از اندیشه را پیشه نکرده است.

مجموعه «دورتر از چشم اقیانوس» غنیمتی گرانبها برای ادبیات کشور ما است. شعرهای تابش، چونان عشقه پیچان با تار و پور روح انسان درمی آمیزد و او را تا دورترها و تابش موعود و ایده آل انسانی، همراه می برد. شعرهای او، از هویت و اصالت استخوان دار اسلامی، ملی و انسانی برخوردار است. تابش با خودش کنار آمده و با شعر نیز «خودش» هست، نه ژست فیلسوف مأبانه دارد و نه روشنفکر نمایانه و نه به برج عاج عاقبت نشسته و جزغاله شدن مردمش را تماشا می کند؛ که دردهای تابش عمیق و اندیشمندانه است، نه سطحی و شعاری!

فضای شعرهای تابش در کل، روشن، شفاف و امیدبخش است، نه مرثیه سرایی ناامیدانه! در این نوشته به مجموعه شعر «دورتر از چشم اقیانوس» از دو منظر نگریسته ایم.

منظر اول:

(سویه شعور حاکم بر شعر)

این بخش را نیز در فصل های جداگانه بررسی می کنیم.

### شعرهای شفاف مذهبی

رویکرد تابش به شعرهای مذهبی، برگرفته از درک عمیق و باور روشن دینی است، که موفق ترین، شفاف ترین و روح نوازترین شعرهای تابش، شعرهای مذهبی اوست. شعرهای مذهبی این مجموعه - و شعرهای پس از آن - از موفق ترین شعرهای مذهبی کشور و ادبیات امروز فارسی است. که با دید و دریافت جدید هنری به آن پرداخته است.

تابش، در این مجموعه «هفت» شعر با کلیت و عنوان مذهبی دارد؛ «تبسم غرور»، «دورتر از چشم اقیانوس»، «باران»، «آشوب پنجره»، «شانه در شانه کوه»، «یادگار اهورا» و «خواهش باران» (ولایت و رهبری - دو شعر اخیر)، اما بن مایه و شالوده این مجموعه را، باور مذهبی و ملی و اندیشه های شرقی شاعر شکل می دهد، مضامینی مثل شهادت، جهاد و مقاومت، عرفان اسلامی، حفظ ارزشها، عظوفت و عشق به انسان و....

شعرهای مذهبی «مجموعه» از تمایز هنری و تکنیکی ویژه ای برخوردار است. غزل زیبای «تبسم غرور» برترین تصویری است که از حادثه شکوهمند و شگفت انگیز «میلاد عدل» - حضرت مولا علی (ع) - ارایه شده است. تصویر این غزل بسیار هنری، هیجانی و روح نواز است که به گونه یک فیلم کوتاه سینمایی، با جلوه های ویژه متعالی و در یک

تابش، دلمشغولی عجیب و دل انگیزی نسبت به آینده روشن و صبح قریب «ظهور» دارد. در این مجموعه، دو شعر مستقل را به همین موضوع اختصاص داده است:

گوش کن می شنوی همه دریا را؟  
تپش واهمه خیز نفس صحرا را؟  
نوری حوصله در پنجره می آشوبد  
باز کن پنجره بسته گلدان ها را

آشوب پنجره ص ۱۸

اندیشه شاعر در اینجا «ظهور یافته» تجلی کرده است. او همه جهان را لحظه شمار آن رستخیز شکوهمند می داند، تنفس شعله دریا، تپش قلب حیرت زده صحرا و آشوب بی حوصله نور بر پنجره ها و... سمفونی انتظار عاشقانه را نشان می دهد. کافی است حجاب از دیده دل برگرفته شود، او نزدیک است، «حضور محض» است، تو خود ظهور کن که «غیبه منا»، باز کن پنجره بسته گلدان ها را.

غزل زیبا و هنری «دورتر از چشم اقیانوس» واقعاً از چشم دریاچه ها به دور مانده است و آنچنان که باید، درک نشده است، یعنی تمایز هنری، آن را، کمی برکشیده است تا مضمون بلند و عرفانی آن پوشیده بماند. شاعر در این شعر، جهان بینی متعالی خویش را هنرمندانه بیان می کند. او با دید ژرف عارفانه، به جهان نگاه می کند و در این شعر به عنوان یک «دلداد» تبارز، یافته است که علاقه شدید و دلبستگی شاعر به این غزل که نام مجموعه را از همین غزل گرفته، نیز بیانگر همین واقعیت است:

باران چه رنگین می چکد از بال این طاووس  
آشوب رنگ است این چمن، یا شورش فانوس  
جهان در منظر شاعر، زیباست، چون جلوه ای از «وجود» حقیقی است. در این نظرگاه، جهان «عرض» است که از «جوهر» «حق» انتزاع یافته است و این جهان طاووسی، «رنگ» و «تجلی» ذات باری تعالی است، در عین حال، روشن و باشکوه، چونان شورش و آشوب فانوس ها، که جاده ها را به چراغ منتهی می سازد. شاعر به تماشای «تجلی» و تماشاگاه راز بسنده نمی کند، مجذوب و مفتون می گردد و به وادی «طلب» پای می گذارد.

این کیست این روشن، که آنجا ماه می تابد  
شاید مرا می خواند او از پشت اقیانوس  
در نظر اول، «او» را نزدیک خود احساس می کند، نزدیکتر از «حبل الورد» و خیلی صمیمانه می گوید «این کیست؟»، بعد، متوجه جلوه روشن و نورانی «او» می شود، می گوید «این روشن»، بعد که خیره می شود و انعکاس نور چشمش را خیره می کند و زیبایی او را بهتر درک می کند، و شناخت واقعی او

□ مراد ما از «شعر پایداری» در اینجا، شعری است که از جهاد و پایمردی مردم مادر برابر دشمنان دین و خاک، سخن بگوید و شعر، اعتراض به شرایط سیاسی پس از جنگ و اگر قدری دایره آن را گسترده تر بنگریم، شعرهایی که از تلخی های آوارگی حکایت دارد، را شامل می گردد. مجموعه حاضر، یکی از شاخص های مهم جریان شعر «پایداری و آوارگی» است.

«ژانر» بسیار قوی، پرداخت شده است:

جرقه زد افق، دو تکه گشت آسمان  
و چرخ زد زمین، شکافت کعبه از میان  
به کنج کعبه جا گرفت، ماه مضطرب  
مشوش ایستاد، پشت نخل ها، زمان  
دو پلک بعد قفل های کعبه باز شد  
و ماه، آفتاب در بغل شکفت از آن  
پرنده پوش شد تمام نخل های شهر  
پر از فرشته شد، بسیط سبز آسمان  
نوشته بود بر پر بنفش جبرئیل:  
علی است این شکوه لا یزال می کران  
چو از جمال او شعاع عشق می جهید  
خدا «تبسم غرور» داشت بر لبان

به توضیح و شرح این غزل نمی پردازم - که نیازی نیست و نیز دوستان دیگر پرداخته اند. و به این نکته بسنده می کنم که شاعر در پایان، باور مذهبی اش را با تلمیح زیبا و لطیفی با اشاره به خلقت انسان و نکوداشت آن اشاره دارد به «فتبارک الله احسن الخالقین».

در این مجموعه، مضامین دینی به شکل زیبا، دلنشین و هنری آمده است:

آورده ام برای تو سوغات جامتاز  
برخیز و شادمانه دو رکعت نماز کن

زیارت ص ۹

جالب است که یک نوع نشاط خاصی در بیان آن موج می زند و اصولاً سفر خود را نیز، رنگ معنویت می دهد.

را «دور» می بیند، می گوید «که آنجا ماه می تابد» نه ماه که بالای سر است، بلکه ماه پشت اقیانوس که هر لحظه زیبایی آن تکثیر می شود. «الثقات» در اینجا، بیانگر تلاقی زیبا و شورانگیز عرفانی «دور و نزدیک» است. شاعر، معذب و شیفته این «ندا» می شود.

هر چند چشمانم به زیر برف ها گم شد  
اما نبودم هیچگاه از آسمان مایوس  
در اینجا از رنج های «فراق» و مشغله ها می گوید  
و هر چند چشمنش را «برف برده» اما شادمان است و  
امیدوار و از آسمان مایوس نیست که «ماه» را به او  
بنمایاند.

با بال یک پروانه شستم چشم هایم را  
پرمی کشم تا دورتر از چشم اقیانوس  
به پرند نگاه می کند، الهام می گیرد و با الهام  
امید، حرکت و پرواز، چشم هایش را از غبار تعلق  
دنیوی و ناامیدی می شوید و «سفر» می کند. جالب  
است که «اسفار» شاعر با چشم باز، بصیرت و  
«عرفان» انجام می گیرد.

تا دورتر تا باغ های از ازل سرسبز  
جاری است پای هر درختش جوی از فانوس  
در هر مرحله، پله های تکامل را طی می کند، این  
بار از فرادید، چشمان اقیانوس فراتر می رود، تا به  
کمال می رسد و تا باغ های سرسبز و از باده ازل  
سرشار می شود و به بهشت موعود، و آرمان شهر  
انسانی می رسد، آنجا که پای هر درخت تشنه  
معرفت، جوی فانوس و عرفان جاری است و همه  
چیز «عرفان محض» است.

آنک بین طاووس آتش می زند خود را  
دیگر نمی ماند میان رنگ ها محبوس  
هر کس به این مرحله برسد و این کشف و شهود  
زیبا را به تماشا بنشیند، «کمال» محض می گردد.  
در این مرحله، طاوس - که مظهر تکثر رنگ هاست -  
رنگ می بازد و میان رنگ ها محبوس نمی ماند، رها  
می شود و به «او» می رسد و «او» می شود.  
و این، تفسیر زیبا از مضمون عرفانی «وحدت در  
عین کثرت» است.

جالب است که در نگاه شاعر، همه رنگ ها  
زیباست و شاعر «همگان» را - نه تنها همگان را -  
پرتوی از جلوه او می بیند.

### هویت اصیل

شالوده «مجموعه» حاضر را هویت، اصالت،  
دردها، باورها و آرمان های بزرگ شاعر شکل  
می دهد. شاعر، هویت اصیل و عناصر شکل دهنده  
آن را به خوبی می شناسد. او، هویت اندیشگی و  
اصالت بومی را به کارگاه هنر سپرده است. هویت  
اصیلی او را، اندیشه برین شرقی می سازد. شاعر

### □ در روزگاری که، استعداد های

زیادی قریانی «نان» می شود  
می توان به تابش و امثال او دل بست  
که آینده درختانی داشته باشند.  
تابش، از اندیشه و روان شعر امروز  
ما است، اگر همچنان از سیاست پیشگی  
برکنار بماند و «سردبیری»، او را از  
مطالعه باز ندارد.

مهاجر ما به خاک، باور متعالی منجیبی و فرهنگ  
بومی (عناصر هویت) عشق می ورزد. در اینجا  
هویت، اصطلاحی که بیانگر تعلق به خاک و فرهنگ  
معین است، مدنظر است. شاعر چونان مردمش  
دردهای بزرگ تاریخی و کنونی دارد و از این که  
کشورش در تنبید هوس ها، نابود می شود؛ شعله ور  
است:

سلام ای تک درخت ریشه در خون شعله ور در باد  
که برپا مانده ای با زخم انبوه تبر در باد  
همیشه می پرم از خاک وقتی خواب می بینم  
تورا با زخم های خونچکان شعله ور در باد  
در باد... ص ۱۷

و:  
با فرود هر تبر بر ریشه سبز درخت  
آخرین گل های سرخ باورم گم می شود  
بارد دست آتشین این ریاست پیشگان  
عاقبت در چاه ماتم حیدرم گم می شود

چاه ماتم ص ۱۵  
شاعر، دردهای استخوان سوز مردمش را  
احساس می کند و رنج آن کودک گرسنه «استخوان  
فروش» کابل را، لمس:

«شعرهایم تکه نانی نشد / کاش قطره اشکی  
می شد / برای کودکان گرسنه کابل / و قلبم / پژمرده  
گلی برای دختران زولیده کاکل / که روزگاری /  
مهتاب / گل کمرنگ پیراهن شان بود»

آرزو ص ۳۳  
شعر زیبایی «آه قریه قشنگم!»، موفق ترین شعری

است که شاعر در آن بهتر، توانسته از زبان، فرهنگ  
و باور مردم بهره ببرد و با دقت و عینیت به  
خاستگاهش بنگرد: «چشمه شفاف تر / از اشک  
چوپانان عاشق / درختی مقدس ایستاده بر تیغه پر  
خراش کوه «دو لونه» / شب که چراغ های قریه  
«گل» می شود / خون از تن درخت / «جرجر» / بر  
خاک می ریزد»

ص ۲۶  
شاعر به ساختار زیست محیطی، فرهنگ و زبان  
بومی، توجه بلیغ نشان داده است و با کلمه های  
چشمه شفاف، کوه، درخت و چوپان، یک دهکده و  
روستا را ترسیم می کند و با کلمه های «شب»،  
چراغ های خاموش و خون درخت «فضای این  
دهکده را اندوهبار و غم انگیز به تصویر می کشد.  
«درختی مقدس» به نماد باور و ارزش های همان قریه  
است، که جایگاه رفیع (تیغه پرخراش کوه) دارد،  
اما زخمی است.

شاعر با ظرافت به زبان مردم پرداخته است «شب  
که چراغ های قریه «گل» می شود» و گل، به معنای  
خاموش کردن آمده که در زبان مردم ما رایج است و  
کلمه «قریه» نیز به جای کلمه روستا و دهکده در زبان  
مردم ما رایج است. شاعر جزئی تر نگاه می کند و  
«کوه دولانه» را نام می برد. هم چنین «درخت  
مقدس» نمودار باور مردمی است که در جای جای  
«هزاره جات»، درخت ها و جنگل ها، نذر اولیای  
خدا شده و به عنوان «مزار» معروف است.

شاعر در تمام «مجموعه» از هیچ کلمه ویژه  
بومی - به جز همین مورد و «پادشاه چهل دنیا» -  
استفاده نکرده است. شاید به این دلیل که، شاعر  
می ترسد سروده هایش در محدوده «بومی سرودها»  
باقی بماند و به آسانی تن به آب نمی زند، اما به  
لطافت و ظرافت تکه های بکری از فرهنگ بومی را،  
کشف می کند. بعضی از دوستان کلمه «ململ» را  
بومی پنداشته اند اما این کلمه در ایران نیز به همان  
معنا کاربرد دارد و شاید هم در تاجیکستان.

«سپیده دم پرندگان مغمومی پیدا می شوند /  
دانه دانه / قلب ها را برمی چینند / و عاشقان پیر نامراد /  
زرهی از پلک خویش را بر آن آتش می زنند / تا در  
چشم به هم زدنی / به بارگاه پادشاه «چهل دنیا» / فرود  
آیند»

در این قطعه نیز، همان فضای تاریک و اندوهبار  
کشش می یابد و برای رهایی از هیولای ناامیدی،  
نقب روشنی به باور عامیانه مردمی می زند و غرق  
در رؤیای آرمان شهر مردمش می شود که در چشم به  
هم زدنی، به بارگاه «پادشاه چهل دنیا» - مولا علی (ع) -  
فرود آید و آن مولای عدل، انتقام «درخت مقدس» را  
بگیرد.

در این قطعه به زیبایی خاصی از باور مردم «هزاره جات» استفاده شده است. در باور عامیانه مردم ما، جایی در فراسوی دوردست‌ها، دنیای زیبا و عدالت‌مندی است به اسم «چهل دنیا» که حضرت امیر(ع) در آنجا پادشاهی دارد و گرگ و گوسفند همزیستی دارند و «فقر» اصلاً وجود ندارد و این تصویری زیباست از «مدینه فاضله» و «بهشت موعوده» که در باور عامیانه، حضرت علی(ع) تا هنگامه رستخیز ناگهان ظهور، در آنجا حکومت دارد و بعد از ظهور، امامان معصوم(ع) به نوبت حکومت خواهند کرد.

در ترانه‌ها و بومی، سرودهای زیادی به این باور انسانی، پرداخت شده است. در این قطعه نیز «چهل دنیا» نماد و آرمان شهر مردم جنگ زده و بلارسیده ما است.<sup>(۱)</sup>

«کوهی است بلند / آسمان را بالا گرفته / تادختران فقیر / با کمک نسیم / ماه را از سوزن عبور دهند / و برای رویاهای به غارت رفته / دستمالی به یادگار بدوزند»

در اینجا نیز تصویر سوزناک، از رویاهای به غارت رفته مردم و محروم‌ترین قشر آن، ارائه می‌دهد، و نیز دلمشغولی و مشغله اکثر دخترکان زادبومش که آرزوهای بلندشان را با سوزن دوزی ترسیم می‌کنند.

«شب‌ها از اولین کوه، پیرمردی به ستاره چینی می‌رود / تا سحر گاهان درخت / لبریز از بغض گنجشکان گرسنه نباشد»، «سرکوه دیگر / عروسی گریان / ماه را نهاده بر دامن، / عکس یک شیر بسته در زنجیر را / بر آن گلدوزی می‌کند»، «و سومین کوه / در بغض چوپانی گر خورده است / که در پی گوسفندان گمشده / سنگ به سنگ می‌شود»، در این سه فقره، شرایط زیست محیطی و فضای زندگی اجتماعی مردم، به خوبی نمایان است که مردان و زنان سختکوش، با همت بلند با طبیعت خشن و بلایای دیگر، در نبردند. پیرمرد به ستاره چینی می‌رود تا کودکان و گنجشکان گرسنه نمانند، و عروسان گریان، تصویر مرد افتاده در زنجیرش را، به یادگار گلدوزی می‌کند و چوپانی، با دلهره و بغض در تلاش پیدا کردن رمه گمشده است. این تصویر، بیانگر رنج و بعضی گلوگیر مردمی است که در حصار «غرجستان» (کوهستان) گرفتارند. و این تصویر، عینی است از زیستار مردم آن سامان، که شاعر چگونگی کارکرد و مشاغل مردم را به جزئیات بیان کرده و به ابهام‌گویی بسنده نکرده است و این تصویر، برجای جای وطن قابل انطباق است.

این شعر، یکی از موفق‌ترین شعرهای اجتماعی

## □ شاعر به ساختار زیست

محیطی، فرهنگ و زبان بومی،

توجه بلیغ نشان داده است و با

کلمه‌های چشمه شفاف، کوه،

درخت و چوپان، یک دهکده و

روستار اترسیم می‌کند و با

کلمه‌های «شب، چراغ‌های خاموش

و خون درخت» فضای این دهکده را

اندوه‌بار و غم‌انگیز به تصویر

می‌کشد.

این مجموعه و شعر هجرت است، که شاعر در سطح واژه‌ها و اصطلاحات نمانده و به خوبی به بن‌مایه فرهنگ مردمی و دردهای سوزناک آن نفوذ کرده است. با این همه، شاعر، تماشاگر نیست که اشتیاق دارد در همان فضا و با مردمش نفس بکشد: «آه! قریه قشنگم! / با اینهمه / خدا چقدر مهربانتر بود / اگر آوارگی نبود». شعر در فضای واحد سروده شده و محور عمودی به خوبی حفظ شده است.

### اصالت لطیف

شاعر این مجموعه، ایمان عمیق به اصالت فرهنگ، اتقان باور و مظلومیت مضاعف مردمش دارد. او، دردهای کهن و زخم‌های نمک‌سود مردمش را باز شناخته و علاج آن را «آگاهی و ایمان» می‌داند. او باور دارد که باید برای مردمش سوخت تا آنها منور شوند. «باید ماه را / در فنجان آب انداخت / و جرعه جرعه نوشید / شاید / از اشتعال استخوان‌هایم / جرعه‌ای ایجاد شود / در ریشه این جنگل خاموش»

شاید ص ۳۲

باید اول «آب روشن» آگاهی و ایمان نوشید تا فتیله چراغ گردسوز استخوان، روشن شود، تا شاید بارقه آگاهی و امید در جنگل خاموش مردم بیافتد. تابش، دردهای بزرگ مردمش را خوب می‌شناسد و از علم روانشناختی، بهره می‌گیرد و به صحنه‌های حماسی و غرور آفرین مردمش، انگشت می‌گذارد. او می‌داند که مولای عدل - حضرت

علی(ع) - به این نکته ظریف توجه داده و توصیه کرده است:

«افسوس گذشته، تو را از تدبیر آینده بازمی‌دارد». یعنی نفس کشیدن در فضای ناامیدی، روانیست. بدین لحاظ، او سراغ «ریسمان به دوشی»، «جوالیگری»، «دیوانگی» و... نمی‌رود تا سایه احساس شکست و ذلت بر نخاع مقاومت مردمش، سنگینی کند.

شاعر، روی روشن‌ترین و غرور انگیزترین حادثه، «حماسه عفاف چهل دختران» انگشت می‌گذارد و از اصالت فرهنگ مردمش دفاع می‌کند.

«آن روز که از گیسوان سپید مادران / هیزم ساختند / و استخوان‌های پدران را / آتش زدند / رمه‌ها خاکستر شدند» هیزم ساختن گیسوان سپید مادران، آتش زدن استخوان‌های پدران و حتی خاکستر رمه‌ها، واگویی یک دوره سیاه از تاریخ مردم ما است. «کمان‌داران و سوسه» - با گام‌های حقیر - / در پی اسارت یک کاروان خورشید / می‌دویدند / که بر کتف آسمان / نجابت می‌کاشتند» در این قطعه، شاعر چگونگی زمینه وقوع این حماسه شکوهمند را بیان کرده است: کمان‌داران حقیر و سوسه در پی اسارت یک کاروان خورشید نجابت، تصویر زیبا از اصالت و نجابت زنان مردم ما است. «تماشایی تر از آن نبود / که شما با گیسوان پر خون / در سر اشیب ابق / می‌رقعبید / و شب زیر پلهای تان / در تب مرگ می‌سوخت / خورشیدهای من!»

یک کاروان خورشید ص ۳۵

رقص مرگ دختران و زنان «هزاره» از ستیغ پر خروش کوه، برای حفظ هویت غرور، اصالت و باور بالغ دینی شان است که دامن نجابتشان به شب باوران آلوده نگردد.

### نفس در نفس مقاومت

«مقاومت» از جمله واژگان پرهیاهو است که تعریف آن در این رهگذر، گم شده است. عده‌ای دایره آن را، آنقدر وسعت داده‌اند که حتی شعرهای عاشقانه و مبتذل را شامل می‌گردد و عده‌ای دیگر معتقدند فقط شعری که در سنگر سروده شده شعر مقاومت است و نیز عده‌ای دیگر، باور دارند شعری که در فضای خفقان آور رژیم و با ایما و اشاره‌های فراوان سروده شده، شعر مقاومت است.

مراد ما از «شعر پایداری» در اینجا، شعری است که از جهاد و پایداری مردم ما در برابر دشمنان دین و خاک، سخن بگوید و شعر، اعتراض به شرایط سیاسی پس از جنگ و اگر قدری دایره آن را گسترده‌تر بگیریم، شعرهایی که از تلخی‌های آوارگی حکایت دارد، را شامل می‌گردد. مجموعه حاضر، یکی از شاخص‌های مهم جریان شعر پایداری و آوارگی است.

از این پس جنون می دهم جام خود را  
به دریای خون می زخم گام خود را  
... به شمشیر عصیان کنم پاره پاره  
لباس پر از ترس احرام خود را

دریای خون ص ۱۱

و:

دیگر تاب ماندن ندارد دلم  
مهیا کنید اسب و شمشیر من

غزل یاد (۱۳)

و:

«اندوهگین مباش عزیز! / خون ستاره ها در  
دستانم به جوش آمده است / امشب می جهم / این  
آسمان خفته را / بر خاک می کشم»

طرح (۱) ص ۲۵

و:

گلوی سهره مرا برید داس  
و خون سبز باغ را مکید داس  
... دلم به گریه گفت: کاش می نمود

من و تو را کنار هم شهید داس

ردیف این غزل «داس» است که نماد ایدئولوژی  
آدم سوز کمونیست است. تأکید شاعر روی کلمه  
«داس» و شکستن همه آجرها بر سر آن، در نظر اول  
کمی غریب می آید. این داس، داس دهقان زحمتکش  
باغ پرور نیست، بلکه داسی است که بیست سال  
است. با پشت و رو، مردم و همه هست و بود آنان  
را، درو کرده است.

شاعر با آگاهی کامل از این که همه مصایب امروز  
ما از «داس باوری» عده ای وطن فروش، نشأت  
می گیرد، بر آن تأکید دارد.

پایداری و رهبری

«تو در لحظه های ازدحام سایه مرگ / دستان ما و  
تفنگ را / آشتی دادی / تا پنجره ها را / با گلوله باز  
کنیم»

ص ۴۰

و:

می رفت و می گفت ای قوم! در شام یلدای برفی  
باغ شقایق نیافتند از چشم فردای دریا  
می گفت و تکرار می کرد با دست های سپیدش  
خالی از آتش مبادا، شمشیر شیوای دریا

ص ۱۲

شاعر متأثر از کوچ «روح خدا» خمینی «ره» این  
دو شعر را سروده است.

و از زبان مادر فلسطینی

«گهواره کوچکم! / آسوده بخواب / وقتی  
برادرت / از جنگ برگشت / به او خواهم گفت  
شعار زیتون یعنی چه؟»

ص ۳۸

## □ «مقاومت» از جمله وازگان

پرهیاهو است که تعریف آن در این  
رهگذر، گم شده است. عده ای دایره  
آن را، آنقدر وسعت داده اند که حتی  
شعرهای عاشقانه و مبتذل را شامل  
می گردد و عده ای دیگر معتقدند  
فقط شعری که در سنگر سروده  
شده شعر مقاومت است و نیز  
عده ای دیگر، باور دارند شعری که  
در فضای خفقان آور رژیم و با ایما و  
اشاره های فراوان سروده شده،  
شعر مقاومت است.

به زیبایی، اوج مقاومت و بارور گشتن انتفاضه  
را بیان می کند، که کودک فلسطینی نیز در پی فهم  
شعار زیتون و انتفاضه و نخل است.

اعتراض

با دو دست آتشین این ریاست پیشگان  
عاقبت در چاه ماتم حیدرم گم می شود  
و:

با پلک ها پس می زنی خون را، پر می شود  
چشم ز خاکستر

تا چشم می مانی فرورفته است بر دیده ات یک تیر  
یا خنجر ... از هیچکس دیگر نشانی نیست، جز آن  
دو تا گنجشک خون آلود

شب ها در آغاز غزلهایم در اشک هایم می زند پرپر

ص ۲۲

آوارگی

بگو! روزی به آغوش تو آیا باز می گردیم  
من و این دسته دسته مرغکان در به در در باد؟

ص ۱۷

و:

ده ساله آرزوی سفر کرده ای توام  
برخیز و سفره دل پر درد باز کن

ص ۹

و:

«آه!، قریه قشنگم! / با اینهمه / خدا چقدر مهربانتر  
بود / اگر آوارگی نبود»

ص ۲۸

پیام مهربانی

با این باور که «مهربان باش تا سلطان خوبانت  
کنند!»

«جهان را وقتی / در غنچه گلی / به من پیشنهاد  
کرد / زمان / در عطر شاخه های ریحان / بر دستمالم /  
فرو چکید ... \* دیگر ستاره ها گلوله نیستند / و آستین  
غلاف های شمشیر / بر گردید ای ثانیه ها / بر گردید /  
اگر هنوز خیال آینه شدن / دارید»

ص ۳۰

تأکید روی کلمه «بر گردید» بیانگر اشتیاق شاعر  
به فضای مبارک صلح و مهربانی و عشق به انسان و  
جامعه انسانمدارانه است.

منظر دوم

(فرم، زبان و تکنیک)

از منظر دوم، شعر تابش، جلوه روشنی دارد و  
مجموعه، از فرم، زبان و تکنیک قوی برخوردار  
است. شاعر، کلمات را خوب می شناسد و با آنان  
صمیمی است. تصویرها، صفات و ترکیب های  
ابتکاری فراوان مشاهده می گردد که دلنشین است،  
«یک چمن بنفشه رنگ چادرش»، «خالی از آتش  
مبادا شمشیر شیوای دریا» صفت شیوایی برای  
شمشیر، سخت هنجار شکن است. اما تناسب زیبا  
دارد با لهجه دریا - از نظر طبیعت - که دل انگیز است  
و «وحدت کلمه» - که برترین شعار مردم است - که  
دریا نماد مردم است. و «تپش واهمه خیز نفس  
صحرا»، «نوری حوصله در پنجره می آشوبد»،  
«بازکن پنجره بسته گلستان ها را»، «آشوب رنگ است  
این چمن یا شورش فانوس» و ... البته دایره این گونه  
تعبیرها در شعر «نو» ای ایشان گسترده تر است که  
گاهی «مرحوم سهراب» را در اذهان تداعی می کند و  
«آشفته بود خواب پنجره دیشب / و من بالا رفتم از  
پله های نیلوفر» و تعبیرهای مثل «هوش نیلوفر» و ...  
البته! این سایه بسیار کمرنگ است و به جز در شعر  
«شب پنجره» مشاهده نمی شود.

سعی بر آوردن صفت ها و ترکیب های ابتکاری  
گاهی به «انتزاع» منجر می شود، مثل «چکه چکه  
می چکید / خون ارغوانی شقیقه های آفتاب پیر / روی  
شعله طلایی غروب سنگفرش» و گاهی بعضی از  
مصراع ها، نامفهوم می گردد: «چشمه با اشاره های  
روشن زلال / از میان سبزه ها کشید / ردپای یک  
شغال» مفعول فعل «کشید» به گونه آزاردهنده ای  
نامشخص است. شاید «ردپای یک شغال» مفعول  
باشد که از نظر معنا، مشکل ایجاد می کند و اگر نه،  
ردپای یک شغال کاملاً بی جا است - یا حداقل من  
نمی فهمم.

در چند شعر این مجموعه، مشکلاتی دیده

می شود، که بدان می پردازم:

حجله غریب

به خلوت نسیم و نخل و نی نمود

چه غمگین نخل را شهید داس

... به کنج باغ حجله غریب او

چمن چمن ستاره را ندید داس

در بیت اول- در اینجا- کلمه «خلوت» مجمل است. منظور یا عدم حضور است یا حضور بدون مزاحمت است. اگر عدم حضور باشد، چگونه نخل شهید می شود و اگر دومی باشد، با فضای شعر سازگاری ندارد و تکرار «نخل» نیز ضرورت ندارد. کلمه «به» برای ضرورت وزن آورده شده که معنای «در» را حمل می کند.

در بیت دوم، تتابع اضافات و انتزاع آزاردهنده ای وجود دارد، که اندکی شعر را مغلط کرده است و کلمه «حجله» هیچ زمینه حضور ندارد.

پیر پامیر

کلیت این غزل از نظر فرم و محتوا ضعیف است، تتابع اضافات، کلمه های زاید و گنگ، از مشخصه بارز این غزل است. باتوجه به وسواس شاعر در انتخاب شعرهای مجموعه، علامت سؤال در برابر حضور این غزل برجسته است. البته، این غزل از تجربه های اولیه شاعر است و به هر حال، از «قدر» این مجموعه گرانسنگ و شاعر آن، نخواهد کاست.

چاه ماتم

در بلوغ باد و نغمه کاریزها

خشم دست یار باران گسترم گم می شود

درهم آمیزی کلمات نامتناسب به وضوح مشاهده می گردد. «بلوغ باد» یعنی توفان و «بلوغ برگ و نغمه کاریز» یعنی بهار دل انگیز طبیعت، که نامناسب کنار هم نشسته است. و علاوه بر آن «خشم دست یار باران گستر» نیز خیلی مفهوم نیست که «خشم» با گسترش «باران» که مظهر طراوت است، همخوانی ندارد.

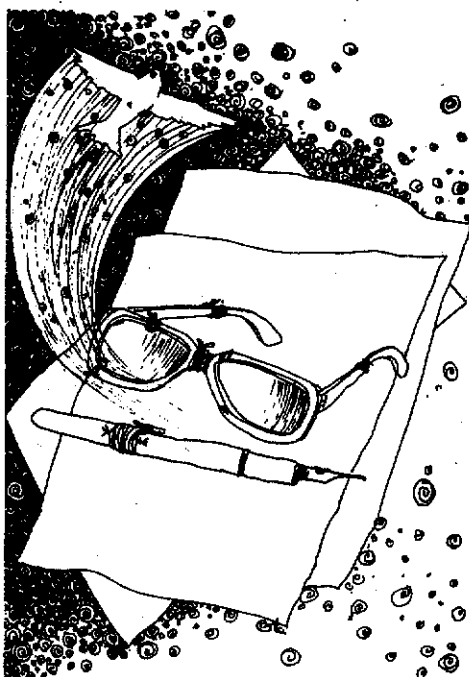
گاهی از تعبیرهای معمولی بهره جسته است:

پر و بال آهم چنان در گرفت

که ققنوس شد تحت تأثیر من

که مصرع دوم کاملاً معمولی است.

\* در روزگاری که، استعدادهای زیادی قربانی «نان» می شود می توان به تابش و امثال او دل بست که آینده درخشانی داشته باشند. تابش، از اندیشه و روان شعر امروز ما است، اگر همچنان از سیاست پیشگی برکنار بماند و «سردبیری»، او را از مطالعه باز ندارد؛ بی شک خاطرات سنایی و ناصر خسرو و... رازنده خواهد کرد. در روزگاران «ریا» و «تملق» تابش حضور جدی و «ناگزیر» شعر مقاومت و امروز ما است. با آرزوی توفیق بیشتر



□ شعر تابش، جلوه روشنی دارد و مجموعه، از فرم، زبان و تکنیک قوی برخوردار است. شاعر، کلمات را خوب می شناسد و با آنان صمیمی است. تصویرها، صفات و ترکیب های ابتکاری فراوان مشاهده می گردد که دلنشین است.

برای او و همه اندیشه و روان ادب غنی «دری» والسلام.

۱۳ رجب ۱۴۲۰

پای نوشت:

\* در بارر عامیانه مردم «هزاره جات»-

افغانستان- افسانه های شیرین و بسیاری وجود دارد

که نشانه ارادت مردم به شاه مردان- حضرت علی (ع)

است.

گفته می شود که «پادشاه چهل دنیا» حضرت

علی (ع) در روزگاران حیات خویش، بین فقرا، دامن

دامن جواهر تقسیم می کرده است. یکی از صحابه ها

به آن حضرت شک می برد و می گوید «او، این

جواهرات را می دزد و بین فقرا تقسیم می کند» روزی آن صحابه از حضرت علی (ع) می پرسد که شما این جواهرات را از کجا می آورید؟

آن حضرت فرمود: «پاهایت را رو پاهایم بگذار و چشمانت را ببند» او چنین کرد و حضرت فرمود: «چشمانت را باز کن»، در چشم به هم زدنی، خود را در یک دنیای دیگر دید، جهانی سرسبز و خرم که رنگ هایش همه لعل و جواهر بود. دید مردی قلبه می کند (شخم می زند) و پشت سرش، بلافاصله گندم سبز می شود و جوانه می زند.

آن صحابه، بسیار متعجب و مبهور شده بود، نزدیک رفت که این مرد می گوید «یا علی لعنت به شیطان یا علی...» و تکرار می کند. آن صحابه، قلبه را گرفت و به قلبه کردن شروع کرد، دید پشت سرش گندم سبز نمی کند.

از آن مرد، علت را پرسید و او گفت اگر بگویی «یا علی، لعنت به شیطان...» گندم سبز می شود. آن صحابه چنین کرد و پشت سرش، گندم سبز کرد. آنگاه به حقانیت آن حضرت پی برد و آنجا «چهل و دنیا» بود.

در محاوره مردم ترانه و منقبت های زیادی آمده که این مسأله را در بردارد مانند: «یا علی مولا طی / سلطان چل دنیا علی...»

مردم «هزاره جات» که افتخار دارند که تنها مردمی اند که اجدادشان به حضرت علی (ع) «سب» نکرده اند، پند زیبا و شگفت انگیز «بربر» را به حضرت علی (ع) نسبت می دهند که اکنون به «پندامیر» معروف است که افسانه های شیرینی دارد. در بهسود، ازدهای سنگی عجیب و طبیعی وجود دارد که به قول «چارلس مین»، «تخیل مبتکر هزاره آن را بقایای ازدهایی می داند که توسط امام قهرمان شان حضرت علی (ع)، کشته شده است.

از نظر جیالوژیکی، ازدهای مذکور از ساختمان آتشفشانی بوده و سنگ طویل و برجسته ای هست که حدود ۱۷۰ متر طول دارد و قسمت عمده آن از سنگ جالی مانند تشکیل شده و در قسمت فوقانی آن، برجستگی مسطحی وجود دارد که روی آن خالیگاهی است به عمق دو فوت و... پهنای شش اینچ که از آن بوی «سلفر» به مشام می رسد و...

ر.ک. «سایه روشن های از جامعه هزاره»، ص ۲۰۰ (ضمیمه- میرزا دانبخش)

از این گونه مجسمه های سنگی ازدها گونه، در جاهای مختلف هزاره جات هست. و همچنین نقش سم اسب که به اسم «پای دلدل» معروف است و مردم معتقدند که جای پای «دلدل» حضرت علی (ع) است و...